

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

سوره مبارکه قصص (جله سیزدهم)

جله خانوادگی - اسد اخوت ۱۱/۱۱/۹۶

برای سلامتی خودتان صلواتی بفرستید.

ان شاء الله که همه ما بواسطه صلوات حاجت روا بشویم... یکی از خانواده‌هایی که هر هفته جلسه را شرکت می‌کردند برای حاجتی، التماس دعا داشتند، برای اینکه حاجت این خانواده نیز به اجابت برسد، صلواتی ختم کنید.

قبل از شروع سوره مبارکه قصص، چند نکته مطرح کنیم؛

همانطور که می‌دانید ایام فاطمیه است، در توصیفاتی که برای حضرت صدیقه طاهره (سلام الله علیها) وارد شده، ایشان را معادل شب قدر مطرح می‌کنند. شب قدر بودن حضرت، از جهات مختلفی قابل توجه است.

یکی از این جهات، مفهوم شب قدر است؛ ایشان شب قدر اهل بیت (علیهم السلام) به حساب می‌آید؛ همه مقدراتی که در عالم توسط اهل بیت (علیهم السلام) اتفاق می‌افتد، در شب قدر فاطمیه مقدر شده است.

صحبت‌های زیادی در این رابطه شده اما ما الان قصد داریم به مبحث روز و شب که در سوره مبارکه قصص اشاره ویژه‌ای شده دلالت بدهیم که یکی از موضوعات بسیار مهم سوره مبارکه قصص است.

یکی از وجوهی که در شب قدر وجود دارد، مخفی بودن آن است؛ از یک سو به لحاظ شب بودن و از سوی دیگر به دلیل اینکه حالت تنظیم مقدرات دارد و در هر دو حالت، نهفتگی وجود دارد. به این معنا که در منطقه عمل نبوده و در مرحله تصمیم است و در منطقه تصمیم پوششی وجود دارد. در همه شئوناتی که برای حضرت زهرا (سلام الله علیها) وجود دارد، بحث مخفی بودن دیده می‌شود؛ برای مثال در مورد سن ایشان اطلاعات دقیقی وجود ندارد و اقوال متفاوتی وجود دارد و یا حتی در مورد مسلمات، مسایلی که در مورد حضرت نقل شده و کاملاً واضح است در همین حد بوده که ایشان دختر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و همسر امیرالمومنین (علیه السلام) و أمّ المومنین هستند که البته این‌ها موارد کمی نیست اما در داستان‌هایی که از ایشان نقل می‌شود، به ضرس قاطع نمی‌توانیم

بگوییم این داستان در حقیقت به همین شکلی که گفته شده، بوده است. حضرت در سبک و سیاق و زندگی، در مکان قبر مبارک و در زمان شهادت، مخفی هستند. در زمان شهادت ایشان حداقل سه موقف یاد می‌شود که به سه شب قدر نوزدهم، بیست و یکم و بیست و سوم ماه مبارک رمضان شباهت دارد و این موضوع، داستان عجیبی است که چگونه مفهوم شب قدر در زندگی یک نفر آنقدر مجسم و مسلم می‌شود که حتی حدود و ثغور زندگی او، یک مطلب عادی و معمولی زندگی که ممکن است رحلت یک شخص باشد، یک مطلب خیلی واضح که می‌تواند به محل دفن یک شخص مربوط باشد، مخفی می‌شود، چه رسد به فعالیت‌های اجتماعی و اقتصادی و سایر فعالیت‌هایی که تقریباً همه مخفی است. در این کتاب‌هایی که تاکنون خوانده‌ایم، صحبتی از فعالیت‌های اجتماعی حضرت نشده است. زمانی که به مدینه منوره مشرف می‌شویم، محلی را بعنوان مکان تشکیل تیم پرستاری توسط حضرت برای مداوای مجروحین جنگی معرفی می‌کنند. حتی مواردی که وجود داشته و امکان نقل آنها در تاریخ بوده، مطرح نشده و همواره در هاله‌ای از ابهام است.

این مخفی بودن شئون حضرت، یک طرف، که بحث مفصلی دارد و حتماً شنیده‌اید و به وجوه مختلف آن توجه کرده‌اید اما شهادت ایشان، هم قطعی است و هم نیست. ضربات و صدماتی که به ایشان وارد شد، هم هست و هم نیست. حتی داشتن بیت الاحزان ایشان، هم هست و هم نیست. به این معنا که به شکل ناجوانمردانه و بدی از آن یاد می‌شود. ان شاء الله این مباحث در دهه فاطمیه دوم بررسی می‌شود. اما همه ما می‌دانیم که شب قدر مخفی است و از طرف دیگر می‌دانیم که «خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ» است و همه تصمیمات و مقدرات انسان، بخصوص مقدراتی که او را از ظلمات به نور خارج می‌کند، در شب قدر رقم می‌خورد به دلالت سوره مبارکه دخان مطرح شده است. اما باید دید چگونه می‌توانیم بهره خودمان را از شب قدر بیشتر کنیم.

اگر وقتی آن عالم ربانی شنید که شب قدر، مخفی است و ممکن است در یکی از شب‌های سال باشد، بخاطر اینکه آن شب را درک کند، همه شب‌های سال را شب‌زنده‌داری کرد... برای درک شب قدر، حداقل فکری که به ذهنش رسید را اجرایی کرد؛ اینکه همه شب‌های یک یا دو سال از عمر خود را به استغفار و شب‌زنده‌داری کند.

بد نیست این فکر در ما هم احیاء شود که برای استفاده از شب قدر ما چه کارهایی می‌توانیم انجام دهیم؟ و هر کاری که به ذهنمان رسید، انجام دهیم و بعد ببینیم درخصوص حضرت صدیقه طاهره (سلام الله علیها) چگونه

^۱سوره قدر، آیه ۳

می‌توانیم همان کارها را انجام دهیم. همین اندازه که این فکر در ذهن انسان پرورش یابد، ممکن است به نتایج خوبی برسد و حقایق خوبی به ذهن فرد جاری شود. اگر کسی بتواند بین این دو شب قدر- شب قدر فاطمی و شب قدر صیام- ارتباطی پیدا کند و احکام شب قدر صیامی را به شب قدر فاطمی منتقل کند، می‌تواند مطالب آن را برای سایر دوستان هم ارسال کند و البته مطالب جالبی خواهد بود.

صلواتی ختم بفرماید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

طسم (۱)

تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ (۲)

تَتْلُو عَلَيْكَ مِنْ نَبَأِ مُوسَى وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۳)

یکی از نکات مهم در سوره مبارکه قصص، بحث «قصص» است. در زبان فارسی حکایت کردن و روایت کردن را قصه می‌گوییم. در زبان عربی نیز همینطور است. قصه تعریف کردن به معنی روایت کردن و حکایت کردن جریان است. ظاهراً قصه در قرآن مفهوم وسیع‌تری دارد، بخاطر اینکه در قرآن می‌فرماید «رُسُلُ آيَاتٍ مَرَاتِبَةٍ مِمَّا يَتَذَكَّرُ بِهِ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» پس صرفاً نمی‌توان گفت به معنی روایت کردن است و معنای وسیع‌تری دارد.

به نظر می‌رسد در قصه، پیگیری وجود دارد؛ به این معنا که ماجرای اتفاق می‌افتد یا کاری گفته می‌شود، سپس تا سر منزل مقصود آن را پیگیری می‌کند تا به نتیجه برسد اما مشروط به این است که روایت این داستان تا به نتیجه رسیدن آن ادامه داشته باشد. راه اینکه خود فرد بخواهد قصه کند این است که کاری را طراحی و برنامه‌ریزی کند تا به نتیجه برسد، مثل کاری که حضرت موسی (علیه السلام) برای سرنگون کردن فرعون انجام دادند. تصمیم گرفتند فرعون را حذف کنند و انقلابی به راه انداختند. وقفه‌ای افتاد که مجبور شدند به مدین بروند اما همین مقدار که در ذهن‌شان بود و آن را فراموش نکردند و پیگیری کردند، فرعون را سرنگون کردند، مثل انقلابی که حضرت امام (رحمت الله علیه) به پا کردند و تا سال ۵۷ پیگیری کردند تا به نتیجه رسید؛ یعنی استمرار تا به نتیجه رسیدن.

نکته دوم اینکه؛ انسان‌ها در قصه کردن و پیگیری کردن به این چهار حالت مشابه هستند؛ فراعنه و طرفداران آنها، حضرت موسی (علیه السلام) و شیعیان ایشان. فرعون با طرفدارانش متفاوت است و در همین سوره این تفاوت‌ها آورده شده است.

و نُمَكِّن لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ نُرِي فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ (۶)

پیگیری فرعون و هامان و جنود متفاوت است. پیگیری فرعون از روی مسئولیت است اما پیگیری جنود از روی تبعیت. این دو جریان از پیگیری در زندگی انسان‌ها پیش می‌آید که آنها در این پیگیری شبیه به این چهار گروه می‌شوند که هرکس می‌تواند خودش را ارزیابی کند؛ به این صورت که بررسی کنیم و بینیم حضرت موسی (علیه السلام) چه چیزهایی را پیگیری کردند و تا کجا پیش رفتند و کجا توقف کردند که می‌بینیم تا تشکیل حکومت و دستیابی به مقاصد اصلی پیش رفتند و طرفداران حضرت نیز با همراهی که با ایشان داشتند، خوب پیش رفتند. فرعون نیز مقابله‌ای با حضرت موسی (علیه السلام) داشت و طرفداران او نیز با همراهی و احقاق منویات فرعون، پیگیر این ماجرا بودند.

پس نکته دوم در سوره مبارکه قصص شبیه شدن انسان‌ها است. بطور کلی در قرآن شباهت پیدا کردن موضوعیت دارد. همین اندازه که یک نفر شبیه نظام کفر می‌شود، به همان آلودگی‌ها مبتلا می‌شود. به هر حال زورگویی کار فرعون است و هرکس شبیه زورگوها شود ولو اینکه مسلمان باشد، کفر در او رسوخ پیدا کرده است. انسان مومن هیچوقت خودش را شبیه کافر نمی‌کند. شباهت نسبت به کافر، در سبک و سیاق و زندگی و سلوک، کفرآور است. افراد از مسیر قطع شباهت به کفر، به سمت خدا سوق پیدا می‌کنند. این شباهت‌ها یا این پیگیری‌ها، ادبیاتی است؛ ادبیات گفتاری و ادبیات رفتاری. البته شاید اسم ادبیات رفتاری را ادبیات نگذارید اما همین نوع پیگیری‌ها، ادبیات خاص خودشان را دارند. لذا یکی از مهم‌ترین کارهایی که در جامعه دینی باید انجام داد این است که مراقب باشیم ادبیات‌ها شبیه ادبیات فراعنه و تابعان آنها نشود بلکه ادبیات‌ها شبیه حضرت موسی (علیه السلام) و پیروانشان شود؛ چه ادبیات گفتاری و چه رفتاری. ادبیات رفتاری همان کارهایی است که انسان با انجام آنها با مردم صحبت می‌کند. برای مثال ممکن است من در مکانی با اخم ظاهر شوم و هیچ حرفی نزنم اما این رفتار نشان‌دهنده ناراحتی و عصبانیت من است. این را ادبیات رفتاری می‌گویند که با رفتار چیزی را به کسی متوجه می‌کنیم. البته در این سوره،

انواع و اقسام ادبیات قابل احصاء است که در آیات پایانی سوره بعنوان جمع‌بندی می‌تواند به خوبی این دسته‌بندی ادبیات‌ها را بررسی کرد.

إِنَّ قُرُونَكَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ وَآتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولِي الْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَحِبُّ الْفَرِحِينَ (٧٦)

وَأَتَّبِعْ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَ لَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَ أَحْسِنِ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَ لَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَحِبُّ الْمُفْسِدِينَ (٧٧)

قَالَ إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِنْدِي أَوْ لَمْ يَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَ أَكْثَرَ جَمْعًا وَ لَا يُسَلُّ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ (٧٨)

فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ (٧٩)

وَ قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَ يَلِكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَنْ ءَامَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا وَ لَا يُلْقِيهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ (٨٠)

فَخَسَفْنَا بِهِ وَ بَدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُنتَصِرِينَ (٨١)

وَ أَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَوْا مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ يَقُولُونَ وَيَكَانَ اللَّهُ يَسْطُرُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ يَقْدِرُ لَوْ لَا أَنَّ مِنَ اللَّهِ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بَنَّا وَ يَكَانَهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ (٨٢)

تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَ لَا فَسَادًا وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ (٨٣)

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَ مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (٨٤)

قارون، تبعه فرعون محسوب می‌شود چراکه در جامعه دینی رشد پیدا می‌کند. در این آیات حد و حصرهای بین ادبیاتی که در جامعه بوجود می‌آید را بیان می‌کند. شخصیتی مثل قارون را بعنوان نمادی از حب دنیا معرفی می‌کند و در آیه ٧٨ شاخصی برای او بیان می‌کند که شاخص خطرناکی است؛ ممکن است مال شخصی به اندازه مال قارون هم نباشد یا حتی مالی هم نداشته باشد اما ادبیاتش شبیه ادبیات قارون شده باشد. قارون امکاناتی داشت که به آنها افتخار می‌کرد، ممکن است عده‌ای به نداشته‌های خود افتخار کنند که در سوره مبارکه حدید اسم این گروه «مختال فخور» است. «مختال» به معنای خیال‌پردازی است یعنی در نظام فکری این انسان هیچ طراحی نداشته باشد اما به

صرف خیال‌پردازی، خودش را قدرتمند می‌داند! حالت کسی را دارد که در توهم برای خودش امکانات تصور می‌کند. ممکن است بشود «إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَيَّ عَلِيمٍ عِنْدِي» ممکن است من سوادى داشته باشم و چند کتاب کار کرده باشم و تا مقطع دکترا درس خوانده باشم؛ اکنون با خودم فکر کنم که من زحمات و سختی‌های زیادی برای این تحصیلات کشیده‌ام و به راحتی نمی‌توانم آن را در اختیار کسی بگذارم... یا در مورد مال یا هر چیز دیگر؛ همین اندازه که این ادبیات در ذهن شخص وارد شود، او را شبیه قارون می‌کند. ادبیات قارون، ادبیات «فَرِح» است؛ یعنی چنان غرق در خوشی و «فَرِح» شده که نمی‌تواند غرق در چیز دیگری بشود. واژه «فَرِح» در قرآن الزاماً منفی نیست برای مثال، در مورد شهدا «فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمْ»^۲ داریم یعنی مست جلوه‌های الهی هستند و با هیچ چیز «وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»^۳ نمی‌شوند. همین حالت در دنیا و خوشی‌های دنیا، «فرحین» نام دارند که در اصطلاحات حضرت امام (رحمت الله علیه) «مرفهین بی‌درد» نامیده می‌شوند. «فَرِح» یعنی شادی از روی محو و غرق شدن، بطوریکه نظر فرد معطوف به چیزی می‌شود؛ در این گروه افراد، محو ماده و دنیا می‌شوند. می‌تواند نظر فرد معطوف به خدا شود که این «فرحین» معنای خوبی دارد مثل شهدا که در قهقهه مستانه‌شان «عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ»^۴ هستند. اما «فرحین» با معنای منفی یعنی اینکه فرد خودش امکانات و مال دارد و به فکر همسایه و دیگران نیست و اعتقاد دارد که من زرنگ بودم و خودم این امکانات را بدست آوردم! حالت «فَرِح» همراه با خوشی است که فرد را از دیگران غافل می‌کند و این حالت در دنیا، بی‌توجهی به دیگران را به همراه دارد و این فرهنگ را ایجاد می‌کند؛ برای مثال زمانی که می‌خواهیم غذا بخوریم و سفره پهن می‌شود، باید این فکر در ذهن ما بیاید که الان که خداوند به ما نعمت داده، پیرزن همسایه هم غذایی برای خوردن دارد؟ با دیدن همین غذا، باید نگاه ما این باشد؛ این حالت ما را از حالت «فَرِح» دور می‌کند اما اگر سر سفره غذا، به بچه‌هایمان بگوییم بخورید و به بقیه کاری نداشته باشید، همین نگاه و ادبیات ما را شبیه طرفداران فرعون و قارون می‌کند. نفی شباهت، روش خوبی برای رسیدن به قله‌هایی از ایمان است.. زمانی که بچه‌های ما سر سفره بینند مادرشان مقداری از غذا را جدا می‌کند و برای فلان کس که حال خوبی ندارد، می‌برد، ادبیاتی به نام «ادبیات انفاق» ایجاد می‌کند اما ادبیات فرح، ادبیات بخل ایجاد می‌کند که باعث می‌شود فرد بگوید به من ربطی ندارد، خودشان می‌توانند تهیه کنند. احساساتی به این شکل و قطع ارتباط با دیگران

^۲ سوره آل عمران، آیه ۱۷۰

^۳ سوره بقره، آیه ۱۱۲

^۴ سوره آل عمران، آیه ۱۶۹

از همین نمونه‌ها هستند. نوعاً در جاهای خاصی، فرحینها مبادله می‌شوند، مثل زمان‌هایی که انسان زندگی خودش را با زندگی دیگران مقایسه می‌کند، ادبیات‌ها و فرحین‌ها تغییر می‌کند.

سوال: فرح نسبت به دنیا مثبت نیست؟

- خیر مثبت نیست.

در آیه ۷۷ خداوند ادبیات‌سازی می‌کند؛ این ادبیات‌سازی مقوله خاصی است یعنی زمانیکه مردم استکبار را می‌بینند از آن بیزار می‌شوند اما اینکه بتوانیم در نظام ایمانی، ادبیات درست کنیم کار شگفت‌انگیزی است که اسم آن را «ادبیات‌سازی مومنانه» می‌گذاریم. «ادبیات‌سازی کافرانه» این است که سر سفره لطیفه تعریف می‌کنند و با طنز و شوخی، توجهات را از به فکر دیگران بودن برمی‌گردانند و به فکر خود بودن را تقویت می‌کنند که حالت بخل و فرح در آن نهادینه است. اگر کمی بررسی و دقت کنیم در ادبیات خودمان نیز مواردی اینگونه خواهیم یافت که به عنوان طنز و لطیفه مطرح می‌شود اما این ادبیات فرحین و مرفهین بی‌درد است. تقریباً از هر ۱۰ لطیفه و طنز، ۵ مورد حالت فرح دارد و به ادبیات کافرانه مربوط می‌شود. از طرف دیگر، خداوند ادبیات طرفداران حضرت موسی (علیه السلام) را بصورت ادبیات مومنانه و غیر فرح، خلاف حب دنیا معرفی می‌کند که حداقل ادبیات مومنانه است. سطح بالاتر این ادبیات، «ادبیات دعایی» است؛ دعا‌هایی که در صحیفه علویه و سجادیه و فاطمیه و سایر صحیفه‌ها آورده شده است. «لَا تَفْرَحُ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ»؛ خداوند فرحین را دوست ندارد.

«وَأَبْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ (۷۷)»

اگر خداوند نعمتی به انسان داده است، برای کسب آخرت بوده است. البته این آیه را به حالت‌های مختلف می‌توان بیان کرد یعنی ادبیات مومنانه هم دارای حالت‌های مختلف است. یک حالت این است که انسان‌ها، نسل خودشان را در دنیا فراموش نکنند. «وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ»؛ انسان زمانی که مشمول احسانی از جانب خدا می‌شود، باید این احسان را به دیگران هم انتقال دهد. خدا احسان کرده، انسان نیز باید احسان کند. دارایی‌ها نباید انسان را گرفتار در فساد کند. خداوند مفسدین را دوست ندارد. هرچه ایمان انسان قوی‌تر شود، این صحبت‌ها و بیان‌ها سطح بالاتری پیدا می‌کند. خداوند به انسان برای بخشش مهلتی داده است؛ انسان باید بداند که این مهلت از او گرفته خواهد شد؛

نصیب انسان از دنیا، مهلت است. در این منطقی گفته می‌شود هرچه زمان داری، بخشش کن، هرچه مال داری، بخشش کن. این آیات به گونه‌ای چیده شده‌اند که شاخص‌های ایمان هستند و ادبیات ایمانی درست می‌کنند

سوال: انسان چگونه متوجه می‌شود که نصیب دنیای او چقدر است که بخواهد بخشش کند؟

- نصیب دنیا در جهت کسب آخرت باید قرار بگیرد. نصیب دنیای هر فرد همان اندازه است که بتواند آخرتش را آباد کند. طبق این نظام، خداوند همه مومنین را، از کمترین تا بیشترین سطح ایمان در این عبارات گنجانده است. مهم‌ترین دارایی انسان در این دنیا مهلت و اجل است و کمترین دارایی که به آن توجه می‌کند، همین مهلت و اجل است.

سوال: میزان بخشش نصیب دنیا چیست؟ بخشش تا کجا؟

جواب: میزان این بخشش مهلت است؛ تا مهلت داری، ببخش. البته این بخشش حدود و ضرورت‌هایی دارد که طبق حکم خداوند استفاده می‌شود. مثل اینکه من نمی‌توانم غذا نخورم چون بدنم دچار مشکل و ضرر می‌شود و خدا ضرر را دوست ندارد. حد این بخشش حکم خداست. بعضی می‌گویند در سوره مبارکه اسراء آمده است که آنقدر انفاق نکنید که دست خودتان بسته شود؛ که این موضوع متفاوت است و بحث اسراف در انفاق است. اسراف در انفاق به این صورت است که انسان بدون تدبیر، انفاق کند. یعنی توجه به تدبیر در انفاق نداشته باشد. در سوره مبارکه انسان داریم که حضرت صدیقه طاهره (علیها السلام) طعام خودشان را در سه مرحله انفاق کردند تا اینکه ضعف بر آنها غالب شد؛ ایشان از نصیب‌شان در دنیا استفاده کردند، از حداکثر ظرفیت مهلت‌شان استفاده کردند و انفاق انجام دادند.

این کلمات با «واو» به هم مرتبط شده‌اند و هر کدام بیانی از جمله قبلی در سیاقی دیگر است؛ برای مثال «وَأَبْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَ لَا تَنْسَ نَصِيْبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَ أَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَ لَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ (۷۷)»

«..من الدنيا..»؛ یعنی انسان در صورتی می‌تواند دار آخرت را ابتغاء کند که نصیب خود را در دنیا را فراموش نکند و همینطور ادامه آیه و جملات بعدی؛ یعنی چهار حالت بیان از یک موضوع، مصداق‌های انفاق مال به چهار صورت است. بوسیله توان‌ها و امکاناتی که خداوند به انسان داده است باید؛

۱. دار آخرت را ابتغا کنی،
۲. نصیبت از دنیا را فراموش نکن،
۳. هر کس احسان دیده، باید احسان کند و
۴. نباید فساد کنی، فساد یعنی تباهی. اگر کسی مال دنیا را برای خودش بخواهد، آن مال و خودش را هلاک کرده است.

بخاطر همین می‌فرماید «و لا تبغ الفساد فی الارض» چون به نتیجه نرسیده و هلاک شده است. پس این چهار مورد، یک حرف واحد هستند در قالب چهار ادبیات مختلف و چهار مدل ادبیات تولید می‌کند.

سوال: اگر این موارد یک حرف واحد هستند، چرا چهار حالت دارد؟

- این چهار حالت همان ادبیات‌سازی کردن است. هر مورد با ادبیات خاصی بیان می‌شود.

سوال: مصداق این چهار حالت چیست؟

- مصداق‌شان این است که فَرِحَ باشند.

سوال: فَرِحَ، معنا نیست؟ مصداق است؟

جواب: فَرِحَ یک گزاره است که مصداق پیدا می‌کند و نه در کلمه. این بحث با مبحث معنا و مصداق در کتاب تدبر کلمه‌ای متفاوت است. یک جمله، دارای یک مصداق تام است که در جایی تحقق پیدا می‌کند.

سوال: در سوره مبارکه انسان که حضرت زهرا (علیها السلام) غذای خودشان را می‌بخشند و خداوند این داستان را بیان می‌کند، بنده احساس می‌کنم خداوند گروهی را معرفی می‌کند که از نظر مقام و جایگاه بسیار بلند مرتبه هستند که من هیچگاه به مقام آنها نخواهم رسید. آیا همینطور است؟

- خیر، اینطور نیست. البته این به خودی خود اشکال ندارد که خداوند برای عده‌ای اوصافی را بیان کند که کسی به آنها نرسد اما همین آیات سوره مبارکه انسان و در همین حد، برای الگوگیری ما گفته شده و ما می‌توانیم به آن عمل کنیم و گرنه بیان نمی‌شد. بطور کلی خداوند در قرآن با اسطوره‌سازی - برای انبیاء و غیر ایشان - مقابله شدید دارد. اسطوره‌سازی یعنی تشخّص دادن به افرادی که خارج از دسترس فهم ما باشند و ما نتوانیم به آنها برسیم و شبیه‌شان

عمل کنیم و بگوییم که خداوند بندگان خاصی دارد که او را می‌پرستند و ما نمی‌توانیم خدا را آنگونه پرستیم. خداوند حضرت موسی (علیه السلام) و حضرت عیسی (علیه السلام) را - غیر از معجزات‌شان - طوری معرفی کرده و صفاتی برای آنها برشمرده که ما هم می‌بینیم همین صفات را داریم! زمانی که حضرت عیسی (علیه السلام) در گهواره می‌فرماید «إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِي الْكِتَابُ»^۵؛ مگر به ما کتاب ندادند؟! اگر بگویید کتاب دادند اما من را مُرسل نکردند! می‌گوییم در این آیه فرمودند «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا»^۶ که هر کس خدا و رسول را اطاعت کند، با ۴ گروه همراه خواهد بود؛ ۱. صدیقین که حضرت زهرا (سلام الله علیها) و صدیقه کبری و همه صدیقه‌هایی که در عالم بودند مثل حضرت خدیجه (سلام الله علیها) و حضرت مریم (سلام الله علیها) ۲. شهداء مثل امیرالمؤمنین (علیه السلام) و حضرت ابراهیم (علیه السلام) ۳. صالحین مثل حضرت موسی (علیه السلام). اصلاً آرزوی حضرت ابراهیم (علیه السلام) است که جزء صالحین قرار بگیرند و از جمله دعا‌های ایشان همین است. ۴. نبیین یعنی کسانی که به آنها وحی می‌شود و انبیا خاص و حیانی دارند. پس انسان‌ها با اطاعت از خدا و رسول، «مع الذین انعم الله» خواهند شد. پس می‌بینیم که خداوند اصلاً الگویی ارائه نداده که بگویید این انسان‌ها خدا را عبادت می‌کنند و این‌ها بیشتر می‌فهمند و با آنها کاری نداشته باشید. قرآن به هیچ وجه چنین بیانی ندارد.

در همین مبحث لازم است به نکته‌ای اشاره کنیم که در ماجرای سوره مبارکه انسان، حضرت فاطمه (سلام الله علیها) و حضرت علی (علیه السلام) غذای فرزندان‌شان را کنار می‌گذارند و غذای خودشان را انفاق می‌کنند اما این کودکان به چنان بلوغ و درکی رسیده‌اند که با پدر و مادر خود همراهی می‌کنند. این نکته مهمی است که در خانواده‌ها اگر می‌خواهید چیزی را از طرف فرزندان انفاق کنید، باید با اجازه خود او باشد؛ آن هم نه اجازه صوری، اجازه کاملاً واقعی، برای مثال من برای فرزندم قلکی تهیه کرده‌ام اما قلک او را برمی‌دارم و از آن استفاده می‌کنم. اگر این کار بخاطر احساس مالکیت به فرزند است که غلط نیز هست، باعث می‌شود این بچه از انفاق بیزار شود. یا زمانی که مهمان به خانه می‌آید، مداد یا وسیله‌ای از فرزندمان را به مهمان می‌دهیم و می‌گوییم عیبی ندارد، این مداد برای تو باشد! البته نباید به کودکان مالکیت داد اما اگر مالکیت ندهیم بدون اجازه سراغ وسایل ما هم

^۵ سوره مریم، آیه ۳۰

^۶ سوره نساء، آیه ۶۹

خواهد آمد و می گوید مال من و شما ندارد! مالکیت دادن باید حد و حصر داشته باشد اما تاکید به مالکیت نداشته باشیم.

سوال: این ۴ ادبیاتی که در آیه ۷۷ بررسی شد، با ۴ نوع پیگیری که انسان‌ها در قصه کردن ماجراها دارند، مرتبط است؟

- در این بحث گفتیم که ما باید ادبیات مؤمنانه داشته باشیم. اگر انسانی قرآن را اینطور بخواند، به دستاوردهای خیلی خوبی خواهد رسید. بگوید من فقط می‌خواهم قرآن را بخوانم که بدانم خداوند کفار را چگونه معرفی می‌کند و آن‌ها چه ادبیاتی دارند تا از ادبیات آن‌ها فاصله بگیریم. تنها همین کار، او را رستگار خواهد کرد. «وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ»^۷. برای انسان مومن باید هر انذار، او را تکانی بدهد و انذار دادن و ندادنش مساوی نباشد. برای کفار این انذار دادن و ندادن مساوی است. ما باید انذار را بشنویم و تغییر کنیم؛ «انذار» یعنی پند، یعنی هشدار. باید به هشدارها توجه کنیم.

سوال: اگر بعضی هشدارها به نظر معقول نیاید چه؟

- باید بررسی شود و حداقل، شنیدن و نشنیدن این هشدار مساوی نباشد. «إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا»^۸. اگر فاسقی ایرادی به کاری گرفت، شما باید تبیین کنید؛ همین تبیین یعنی مساوی نبودن.

اگر انسان، همین یک آیه را دریافت و عمل کند، می‌تواند به خدا بگوید خدایا من در مقابل هر اندازی پیگیری کردم و برایم مساوی نبود. این ادبیات، از ادبیات کافرانه فاصله می‌گیرد. این ادبیات که بی تفاوت باشیم و بگوییم این حرف‌ها زیاد است و کانال تلویزیون را عوض کن و امثالهم، ادبیات «سواء» است. حتی زمانی که از کسی که صحبت می‌کند دل خوشی نداری، دو دقیقه گوش کن که مثل «سواء» نشوی! ممکن است شخصی حرف صحیحی نزند اما در لباس انذار باشد، پس توجه کن و مراقب باش مثل ادبیات کفار عمل نکنی!

قرآن خواندن ما از اول تا آخر، برای استخراج ادبیات کفار باشد. هرچند موردی که استخراج کردیم، سعی کنیم ادبیات حرف زدن ما، کافرانه نباشد. مثل «وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ»^۹ و «وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ»^{۱۰}

^۷سوره یس، آیه ۱۰

^۸سوره حجرات، آیه ۶

سوال: فقط ادبیات گفتاری و حرف زدن منظور است؟

- بله اما همین حرف زدن صوری نمی تواند باشد و از کنترل فرد خارج می شود. باید نظام فکری داشته باشد.

سوال: ما می گوئیم همه کارهای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) طبق حکم خدا اجرا می شود، پس چرا در جایی خداوند می فرماید خودت را در مضیقه نیانداز اما در جایی نقل می کنند پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) حتی لباس خود را هم بخشیدند و برای مسجد رفتن لباس نداشتند؟ یا همان ماجرای انفاق اهل بیت (علیهم السلام) در سوره مبارکه انسان!

- اولاً به این نکته دقت کنید که بعضی از این صحبت ها، نقل شده و نباید به آنها اتکاء کرد. اما این مضیقه خوب است چون باعث می شود از مهلت شان استفاده کنند و نصیب شان از دنیا را حفظ کنند؛ «وَلَا تَسْ نَصِيْبِكَ مِنْ الدُّنْيَا»^{۱۱}

اینجا فقط دو وجه از این آیه را بررسی کردیم. وجوه دیگری می توان گفت؛ ادبیات مؤمنانه این است که مالی که خدا می دهد را اولاً از خدا تشکر کن و بعد به اندازه نیاز خودت استفاده کن و بقیه آن را در راه خدا خرج کن. این اشکال ندارد و ادبیات مؤمنانه است اما باز هم ادبیاتی با سطح بالاتر از این وجود دارد که تا می توانی از دنیا استفاده کن و عمل صالح انجام بده چون ممکن است یک لحظه بعد در این دنیا نباشی. چرا شما غمگین هستید؟ می گوید دلم گرفته! خداوند در جواب می فرماید «وَلَا تَسْ نَصِيْبِكَ مِنْ الدُّنْيَا». تو غمی داری که عمل صالح را از تو گرفته است، خداوند عمر و مهلتی به تو داده که غم بخوری؟! مهلت داری که غم نخوری و عمل صالح انجام دهی. می گوید غم خوردن من عمل صالح است. اگر بتوانی این ادعایت را ثابت کنی، اشکالی ندارد اما تا به اثبات این ادعا برسی، می توانستی چند انفاق انجام دهی.

صلواتی ختم بفرمایید.

دعا می کنیم که ان شاء الله به برکت ایام فاطمیه، از ناحیه شباهت ادبیات مان به حضرت صدیقه طاهره (سلام الله علیها)، قلب مان نیز شبیه ایشان شود.

^۹ سوره مطفین، آیه ۱

^{۱۰} سوره همزه، آیه ۱

^{۱۱} سوره قصص، آیه ۷۷

احساس محبت، شباهت می آورد مثل بچه‌ای که از شدت محبتی که به پدر و مادر خود دارد، می‌خواهد شبیه آنها باشد و انفاق کردن را از آنها یاد می‌گیرد.

انشاءالله ما نیز مانند همان بچه به خاطر محبت مان به حضرت صدیقه طاهره (سلام الله علیها)، شبیه ایشان بشویم.

برای سلامتی خودتان صلواتی ختم کنید.

تعجیل در فرج امام زمان (عج) صلوات